

## جامعه‌شناسی سیاسی زایش تفکر منازعه‌آمیز داعش در عراق

هادی صادقی اول<sup>۱</sup> و یحیی حسینی اصیل<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۰

### چکیده

دیرزمانی است که منطقه خاورمیانه که مهد ادیان توحیدی بوده است، درگیر منازعات مختلف قومیتی، سیاسی و دینی است که با ورود و یا دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای این مسأله بیش‌تر پررنگ شده است. با توجه به این مسأله این پژوهش درصدد است تا با بهره‌گیری از انگاره‌های جامعه‌شناسی سیاسی و با تأکید بر نظریه‌ی شکاف‌های اجتماعی، چگونگی شکل‌گیری و زایش تفکر یکی از مهم‌ترین گروه‌های جدید متخاصم در منطقه‌ی خاورمیانه را که همانا گروه داعش می‌باشد بررسی کند. بر این اساس، یافته‌های این پژوهش نشانگر آن است که اگرچه تفسیر ایدئولوژیک از دین و کنار زدن عنصر عقل در گفتگو و فهم دین نقش مهمی در شکل‌گیری تفکر داعش داشته است؛ اما اگر بخواهیم از منظر جامعه‌شناسانه و با تکیه بر نظریه‌ی شکاف‌های اجتماعی به بررسی این مهم بپردازیم می‌توان گفت برخی عناصر جامعه‌شناختی و منطقه‌ای نظیر بحران دولت-ملت‌سازی، قومیت‌گرایی، منازعه ژئوپلیتیکی و ... موجب تطبیع داعش در منطقه برای ایجاد بحران‌های مخاصمه‌آمیز شد.

**کلید واژه‌ها:** صلح، خشونت، داعش، خاورمیانه، عراق.

**استناد فارسی** (شیوه APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰): صادقی اول، هادی و یحیی حسینی اصیل (۱۳۹۸، بهار). «جامعه‌شناسی سیاسی زایش تفکر منازعه‌آمیز داعش در عراق». *پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال دوم، شماره اول. صص ۸۵-۱۰۸.

<sup>۱</sup>. استادیار بخش علوم سیاسی دانشگاه شیراز Hadi.sadeghi.aval@gmail.com

<sup>۲</sup>. کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای خاورمیانه S.y.hoseni@gmail.com

## ۱. مقدمه

تحولات جدید در خاورمیانه و موقعیت منطقه‌ای آن که از لحاظ استراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک از نقاط سوق الجیشی به حساب می‌آید، باعث بوجود آمدن منازعات و تصادم حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای جهت احیای نقش خود در معادلات سیاسی و تعقیب سیاست‌های اقتصادی خود در این منطقه شده که نتیجه‌ی مهم این روند به هم خوردن نظم منطقه‌ای، سطوح همکاری‌ها و تعارضات منطقه‌ای بوده است. با این حال اگر بخواهیم به صورت دقیق به این مسئله پردازیم لازم است رادیکالیسم اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم؛ رادیکالیسمی که با سابقه‌ای نزدیک به صد سال و ماهیتی اعتراض آمیز مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است که از جمله مراحل اولیه آن تأسیس اخوان المسلمین بود که به زعم برخی مفسران عمدتاً غربی مفهوم خشونت در ابتدا از دل آرای مرشدان اخوان نظیر سید قطب در جهان اسلام متولد شد و روند سینوسی این خشونت‌ها تا بدانجا پیش رفت که منجر به شکل‌گیری تشکیلات القاعده و داعش در جهان اسلام شد که بعضاً درصدد احیای خلافت اسلامی بودند.

نظر بر این مسأله می‌توان گفت چندین دهه است که جهان اسلام با مشکل خشونت دست و پنجه نرم می‌کند. جنس این خشونت‌ها گاه واکنشی بوده است؛ یعنی در واکنش به پدیده‌هایی نظیر استعمار، استبداد، مدرنیزاسیون و ... به منصفه ظهور رسیده است. گاه ایدئولوژیک بوده است که ناشی از برداشت‌های متفاوت و متعارض از دین اسلام بوده است که در منطقه خاورمیانه با یکدیگر اصطکاک پیدا کرده است و گاه فرقه‌ای بوده است که ناشی از منازعات قومیتی در منطقه خاورمیانه بوده است. با توجه به این مقدمات، این مقاله درصدد واکاوی علل جامعه‌شناختی و سیاسی پیدایش گروه تکفیری داعش در منطقه است که به شکلی عریان خشونت در منطقه را نمایندگی نموده و فرآیند صلح در این منطقه استراتژیک را به خطر انداخته است. به واقع سؤال اصلی این مقاله علل جامعه‌شناختی ظهور داعش و خشونت عریان آن‌ها در خاورمیانه است و فرضیه‌ی این مقاله نیز این می‌باشد که اگر از چشم‌انداز نظریه‌ی شکاف‌های اجتماعی به مسأله بنگریم، شکاف‌های ناشی از دولت-ملت سازی در عراق پس از صدام، بحران هویت گروه‌ها و قومیت‌های حاضر در عراق و فقدان حکمرانی خوب در این کشور که در خلاء دولت محکم و مستقر به وجود آمده است، زمینه‌ساز شکل‌گیری گروه تروریستی داعش شده که مسبب خشونت و تعویق صلح در خاورمیانه شده است.

## ۲. چارچوب نظری: نظریه شکاف‌های اجتماعی

امروزه مقوله‌ای تحت عنوان شکاف‌های اجتماعی در گفتارها و نوشته‌های علوم انسانی کاربرد نسبتاً وسیعی به خود گرفته است؛ به طوری که جای گرفتن این مقوله در ادبیات علوم سیاسی و امنیتی نیز خود مبین این نکته‌ی اصلی و اساسی است، که در عصر جهانی شدن و ارتباطات،

شکاف‌های اجتماعی در حال فعال شدن و تأثیرگذاری حداکثری در محیط اجتماعی و انسانی می‌باشد. با توجه به این مسأله، در این پژوهش ما با استفاده از نظریه شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور عراق و به ویژه شکاف‌های مذهبی، قومی و شکاف‌های مرتبط با دولت - ملت سازی در این کشور، درصدد تحلیل علل روی کار آمدن گفتمان خشونت آمیز و ایدئولوژیک داعش هستیم. اما ابتدا ضرورت دارد تا نقبی بر خود مفهوم شکاف‌های اجتماعی بزنیم.

در این خصوص گفته می‌شود شکاف‌های اجتماعی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر بر پویای سیاسی، رقابتی و حیات سیاسی - اجتماعی جوامع و مولد نیروهای اجتماعی است که می‌توانند نقش‌آفرین در رقابت‌ها و دموکراسی‌خواهی باشد. به واقع شکاف‌های اجتماعی به لحاظ صورت‌بندی می‌توانند بر استمرار و نهادینه شدن یا ناکامی دموکراسی تأثیرگذار باشند. با توجه به این مسأله گفته شده تعریف واحدی درباره‌ی شکاف اجتماعی وجود ندارد و حتی گاهی از اصطلاحات مختلفی چون تضاد اجتماعی و تعارض اجتماعی استفاده شده است و حتی پاره‌ای متفکران از اصطلاح فاصله‌ی اجتماعی نیز بهره گرفته‌اند که ریشه‌ی آن به مارکس و وبر برمی‌گردد (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱). با این حال نظریه شکاف‌های اجتماعی که گفته شده به اشتن رکان و مارتین لیسیت برمی‌گردد، به ناسازگاری‌های طبقاتی، جنسیتی، نسلی، مکانی (شهر و روستا)، سنت و ... گفته می‌شود که پیرامون آن‌ها نیروهای اجتماعی، احزاب و گروه‌های سیاسی - اجتماعی فعال می‌شوند و به رقابت و مشارکت سیاسی می‌پردازند. ضمن این‌که به‌گونه‌ای کلی، شکاف‌ها بر دو دسته هستند. شکاف‌های متقاطع به ناسازگاری‌ها و اختلافات نیروهای اجتماعی در زمینه‌های گوناگون گفته می‌شود که باوجود اختلافات، از برخی زوایا، نقاط مشترک داشته باشند. این نقاط پیوند و اشتراک می‌تواند به همکاری و تعامل احزاب و گروه‌ها و قطبی نشدن فضای سیاسی بینجامد؛ حال آن‌که در شکاف‌های متراکم، نبود نقاط پیوند و اشتراک میان بازیگران حزبی و گروهی به قطبی شدن فضای سیاسی - اجتماعی و روابط ستیزی در میان آن‌ها می‌انجامد (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

غیر از این تقسیم‌بندی دست‌کم جامعه‌شناسان بین دو نوع شکاف حداقلی و حداکثری تمایز قائل شده‌اند. شکاف حداقلی، شامل شکاف‌های مربوط به ساخت اجتماعی و گروه‌بندی‌های اجتماعی است؛ اما شکاف حداکثری سه سطح متفاوت یعنی ساخت اجتماعی، ساخت آگاهی و ساخت سیاسی را در برمی‌گیرد. شکاف‌های حداقلی برای پیدایش شکاف‌های سیاسی لازم‌اند اما کافی نیستند. شرط کفایت و تحقق شکاف‌های سیاسی وجود دو سطح دیگر از شکاف‌هایی است که در مفهوم سازی حداکثری موردتوجه قرار گرفته است. به این اعتبار، وجود شکاف‌هایی در ساخت آگاهی و ساخت سیاسی موجب می‌شود تا شکاف‌های پنهان و بالقوه، فعلیت یابند (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۸). فرض کلی نظریه پردازان این است که شکاف‌های اجتماعی موجب پیدایش شکاف‌های سیاسی می‌شوند که جامعه را دوقطبی و از تعادل خارج می‌سازد و باعث فعال شدن

نیروی‌های سیاسی در یک جامعه می‌شود که چه بسا این موضوع در بعضی از مواقع انقلاب‌های سیاسی را در پی خواهد داشت.

بر این اساس شکاف‌های اجتماعی ناظر بر آن دسته از تقابل‌هایی است که ساختاری بوده و موجد گسست، صف‌آرایی و گروه‌بندی در ساخت جامعه می‌شود. مطابق این برداشت، گروه‌های اجتماعی از یکدیگر جدا و در مقابل هم قرار می‌گیرند و اختلاف‌های اساسی در مورد مسائل اصلی جامعه داشته و نوعی دوقطبی را در جامعه پدید می‌آورند؛ به طوری که هم‌سو کردن دیدگاه‌های متفاوت آن‌ها به‌آسانی امکان‌پذیر نیست (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۴۰).

با توجه بر این مسأله می‌توان گفت شکاف‌های اجتماعی نقش مهمی در شکل‌گیری مناسبات و فضای سیاسی در جوامع گوناگون ایفا می‌کند. در دنیای امروز جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که فاقد شکاف‌های اجتماعی باشد؛ زیرا در هیچ جامعه‌ای نمی‌توان سنخیت کامل فکری، قومی، عقیدتی، نژادی، زبانی و ... را یافت. از این رو، شکاف‌های اجتماعی منجر به تکثر، صف‌آرایی، گروه‌بندی و تقابل‌های سیاسی می‌شوند. شکاف‌ها، تعیین‌کننده‌ی نوع خواسته‌ها و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی هست که پیگیری این مطالبات می‌تواند به شکل خشونت آمیز مثل شورش و انقلاب یا مسالمت‌آمیز مانند رقابت‌های حزبی یا انتخاباتی تجلی یابد. در کشورهای با نهادهای سیاسی جافتاده (مانند احزاب، اتحادیه‌ها، سندیکاها و ...) که به‌عنوان میانجی بین مردم و حکومت عمل می‌کنند، شکاف‌های اجتماعی کم‌تر منجر به خشونت، تزلزل و فروپاشی نظام سیاسی می‌شود، ولی در کشورهایی که فاقد این نهادهای باشند، شکاف‌ها بیش‌تر در قالب و شیوه‌ی خشونت آمیز تجلی می‌یابد (سمیعی اصفهانی و نوروزی، ۱۳۹۰: ۲).

در این میان، کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه دارای شکاف‌های مختلفی هستند که به‌نظر می‌رسد از فرآیند ناقص دولت - ملت سازی بعد از فروپاشی عثمانی نشأت گرفته و تا به امروز به دلایل مختلف هم‌چنان استمرار یافته است. در این بین، کشور عراق که خود مصداق کاملی برای چنین وضعیتی است، هم‌چنان با بحران‌های مختلف مرتبط با شکاف‌های سیاسی و اجتماعی روبروست. در کشور عراق؛ اگر بخواهیم هم از نظر شکاف‌های اجتماعی و هم از منظر جامعه‌شناسی سیاسی بررسی کنیم، می‌توان چنین گفت که موجودیت نظام سیاسی بر مبنای این بحران‌ها قابل بررسی است و نتیجه‌ی آن این است که نظام سیاسی و ساختار آن را تهدید می‌کنند. این بحران‌ها یا از ضعف در پاسخ‌گویی به بحران‌های زیرسیستمی (بحران مشارکت، توزیع و ...) به وجود می‌آیند یا ضعف‌های بنیادین نظام سیاسی باعث شکل‌گیری آن‌ها می‌شود. اغلب بحران‌های سیستمی یک‌شبه ایجاد نمی‌شوند بلکه عوامل مختلفی در شکل‌گیری آن‌ها دخیل هستند. شاید شکاف‌های اجتماعی موجود در جامعه که به‌مرور زمان متراکم شده‌اند، زمینه‌ای برای شکل‌گیری بحران‌های سیستمی در بلندمدت باشند.



تصویر نقشه عراق و موقعیت استان‌های این کشور

اما در کشور عراق، به دلیل بافت اجتماعی موزاییکی و حضور گروه‌های مختلف قومی - فرقه‌ای، این کشور را به مثابه مینیاتور کوچکی از کل منطقه‌ی خاورمیانه به تصویر می‌کشد؛ این بافت موزاییکی مسبب عدم پیشرفت فرایند ادغام این گروه‌ها در قالب یک ملت واحد و شکل‌گیری هویت ملی ابعاد واگرایانه و منازعه‌آمیز جامعه‌ی عراق می‌شود که در نهایت باعث بوجود آمدن شکاف فزاینده در کشور عراق می‌گردد. علاوه بر این، گروه‌های سنی به رغم این‌که در دوره‌ی صدام در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داشتند و سعی در پیش‌برد روند دولت - ملت سازی بر مبنای ارزش‌های فرهنگی و مذهبی، پان‌عربیستی و مذهب سنی داشتند، اکنون تنها بخشی از قدرت را در اختیار دارند و سپس در دوران پسا صدام در عراق به دلیل جایگزینی گروه‌های دیگر در رأس هرم قدرت و جابجایی شیعیان بجای سنی‌های وابسته به دوران بعث، باعث شکاف عمیق میان آن‌ها و به‌نوعی عدم پیشرفت فرایند ادغام این گروه‌ها در قالب یک ملت واحد و شکل‌گیری ملی در این کشور گردیده است؛ فلذا به‌نوعی ما شاهد یک دولت - ملت چند واحدی به‌جای تک واحدی هستیم و بر اساس آن تمام گروه‌های قومی - فرقه‌ای بر مبنای پتانسیل جمعیتی خود در فرآیندهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... مشارکت می‌کنند. این الگو قائل به بروز یافتن همه‌ی عناصر فرهنگی و قومی - فرقه‌ای است و با الگوی دولت - ملت سازی تک قومی دوره‌ی بعث تفاوت اساسی دارد. در این میان، رشد داعش و حضور آن در عراق، از شکاف بوجود آمده در میان گروه‌های سنی و شیعه‌ی موجود در ساختار سیاسی عراق بوجود می‌آید و باعث این خشونت‌عریان و تقابل آن‌ها در چارچوب دولت اسلامی عراق و شام می‌گردد.

هم‌چنین می‌توان گفت که وجود شکاف‌های عمیق قومی - مذهبی در عراق و ژرف‌تر شدن این شکاف‌ها به واسطه‌ی جنگ قدرت‌ها و خلاء امنیتی ایجاد شده، منطقه‌ی شامات را به بهشت گروه‌های افراطی همانند داعش (دولت اسلامی عراق و شام) تبدیل کرده است. قدرت گرفتن داعش در عراق و سیطره‌ی آن بر بخش‌های گسترده‌ای از این کشور، نه تنها عراق را با بحران امنیتی و تهدید سرزمینی جدی روبرو ساخت، بلکه تهدیدات و مخاطرات مهمی را برای امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کرد (اسدی، ۱۳۸۷: ۱۹۹).

در واقع شکل‌بندی قومیت‌ها و طوایف از گذشته تا حال سبب شده تا عراق بعد از حکومت صدام نتواند در قوام یک دولت پایدار و باثبات و به تبع آن استقرار نهادهای مردم‌سالار موفق شود و بدینسان زمینه‌ی ظهور داعش در عراق فراهم گردید. لذا با توجه به این‌که، جوامع ناهم‌گون در مقایسه با سایر جوامع بیش‌تر در معرض خطر تجزیه و عدم اجماع قرار دارند، بزرگ‌ترین چالش در حوزه‌ی داخلی عراق، عدم تجانس ساختار فرهنگی در سه طیف اعراب سنی، شیعیان و کردها و دخالت قدرت‌های منطقه و فرا منطقه‌ای در دامن زدن به این اختلافات می‌باشد. در ادامه تلاش می‌شود با تکیه بر این شکاف‌ها، نقش هر یک از آنان را در ظهور تفکر خشونت و منازعه‌آمیز داعش در منطقه و بویژه در عراق به‌بوته‌ی بحث و بررسی بگذاریم.

### ۳. شکاف‌های سیاسی و مذهبی در عراق پس از صدام

پس از پایان جنگ سرد، سیاست بین‌الملل به سمت سیاست‌های هویتی بر مبنای ستیز بین هویت‌های مذهبی، قومیتی و جنسیتی سوق یافته و ناسیونالیسم ملی به شکل برجسته‌ای جای خود را به ناسیونالیسم قومی و کشمکش‌های قومی و مذهبی داده است. از دهه ۱۹۹۰ میلادی به این سو، کشمکش‌های قومی - مذهبی یک نگرانی عمده برای تصمیم‌گیران و دانشمندان بوده است. در مطالعات جدید، افرادی مانند بری بوزان صرفاً بر ابعاد نظامی امنیت متمرکز نشده‌اند؛ بلکه به عوامل محیطی، اقتصادی و فرهنگی قومیت‌ها نیز توجه زیادی داشته‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت در عصر پسا جنگ سرد، اکثریت قاطع کشمکش‌های بین‌المللی خشونت‌آمیز، نتیجه‌ی کشمکش‌های داخلی بوده‌اند؛ به طوری که تمیز و تفکیک کشمکش‌های داخلی و بین‌المللی دشوار بوده است. از جنگ جهانی دوم به این سو، بیش از نیمی از کشورهای جهان کشمکش‌های قومی را تجربه کرده‌اند و خشونت‌های داخلی یک واقعیت بسیار مهم و تلخ در حیات سیاسی، اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه، آفریقا و آسیا بوده‌اند (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۴۵).

در بیش از دو دهه‌ی اخیر، کشمکش‌های قومی و مذهبی به مهم‌ترین واقعیت تلخ در جهان در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه تبدیل شده‌اند و شواهد حاکی از اهمیت یافتن روزافزون کشمکش‌های قومی و مذهبی نسبت به منازعات طبقاتی و ایدئولوژیک در عصر جنگ سرد و جنگ‌های بین کشوری هستند. عواملی هم‌چون نبود ترتیبات نهادین و دموکراتیک و غلبه پیوندهای فراملی بر پیوندهای مدنی و ملی باعث شده‌اند که کشمکش‌های قومی - مذهبی در آسیا، خاورمیانه و آفریقا بسیار گسترده‌تر و بی‌رحمانه‌تر باشند. مهم‌ترین عوامل و منابع کشمکش‌های داخلی عبارتند از:

۱. شکاف‌های مذهبی و قومی به‌عنوان اصلی‌ترین عامل
۲. سرکوب و اقتدارگرایی حکومت
۳. تحقیر و محرومیت اقتصادی و سیاسی اقلیت‌های قومی و مذهبی
۴. نقش آفرینی منفی قدرت‌های خارجی (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۴۶).

با توجه به این مقدمه اساسی که طرح گردید می‌توان چنین گفت که ساختار اجتماعی عراق، نمایانگر موزاییک رنگارنگ و متنوعی از اقوام، مذاهب و فرهنگ‌هایی است که به اقتضای موقعیت و جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، هیچ کدام نمی‌توانند بدون اعمال سطحی از خشونت، سلطه‌ای بلامنازع بر دیگر گروه‌ها و اقوام داشته باشند. کردها، اعراب سنی و شیعیان از مهم‌ترین بازیگران بومی سیاست در عراق هستند که مطالبات و منافع بعضاً متفاوت و حتی متضادی دارند و مدیریت و تجمیع مسالمت‌آمیز منافع آنان، بسیار دشوار و نیازمند فرهنگی کثرت‌گرا و متساهل است. این

ویژگی در عراق، بارزتر از دیگر جوامع چند قومی است، زیرا عراق کشوری نوظهور است که از دل عثمانی شکست خورده در جنگ جهانی دوم و با ساختار ظاهری دولت - ملت پدید آمده و پروژه‌ی ملت‌سازی در آن کامیاب نبوده است. ساختگی بودن عراق منجر به شکل‌گیری بافت بسیار نامتجانس به لحاظ ترکیب قومی - مذهبی و قبیله‌ای - طایفه‌ای در این کشور شده است که به لحاظ نداشتن تاریخ مشترکی از زندگی مسالمت آمیز با یکدیگر، احساس هم‌بختی و هم‌سرنوشتی نمی‌کنند و به همین دلیل است که هنوز چیزی به نام ملت عراق وجود ندارد. به بیان دیگر، تاکنون نتوانسته‌اند شور ملیت را در مردم، جانشین شور هویت قومی و قبیله‌ای کنند (آشوری، ۱۳۸۸: ۲۶۸).

در واقع، جامعه‌ی عراق از آغاز شکل‌گیری و شروع تحت‌الحمایگی انگلستان در سال ۱۹۲۰م، جامعه‌ی ناهمگون و پر تنش بوده است. جمعیت جامعه‌ی عراق از چند شکاف اصلی برخوردار است:

۱. شکاف مذهبی بین اکثریت شیعه و اقلیت سنی مذهب

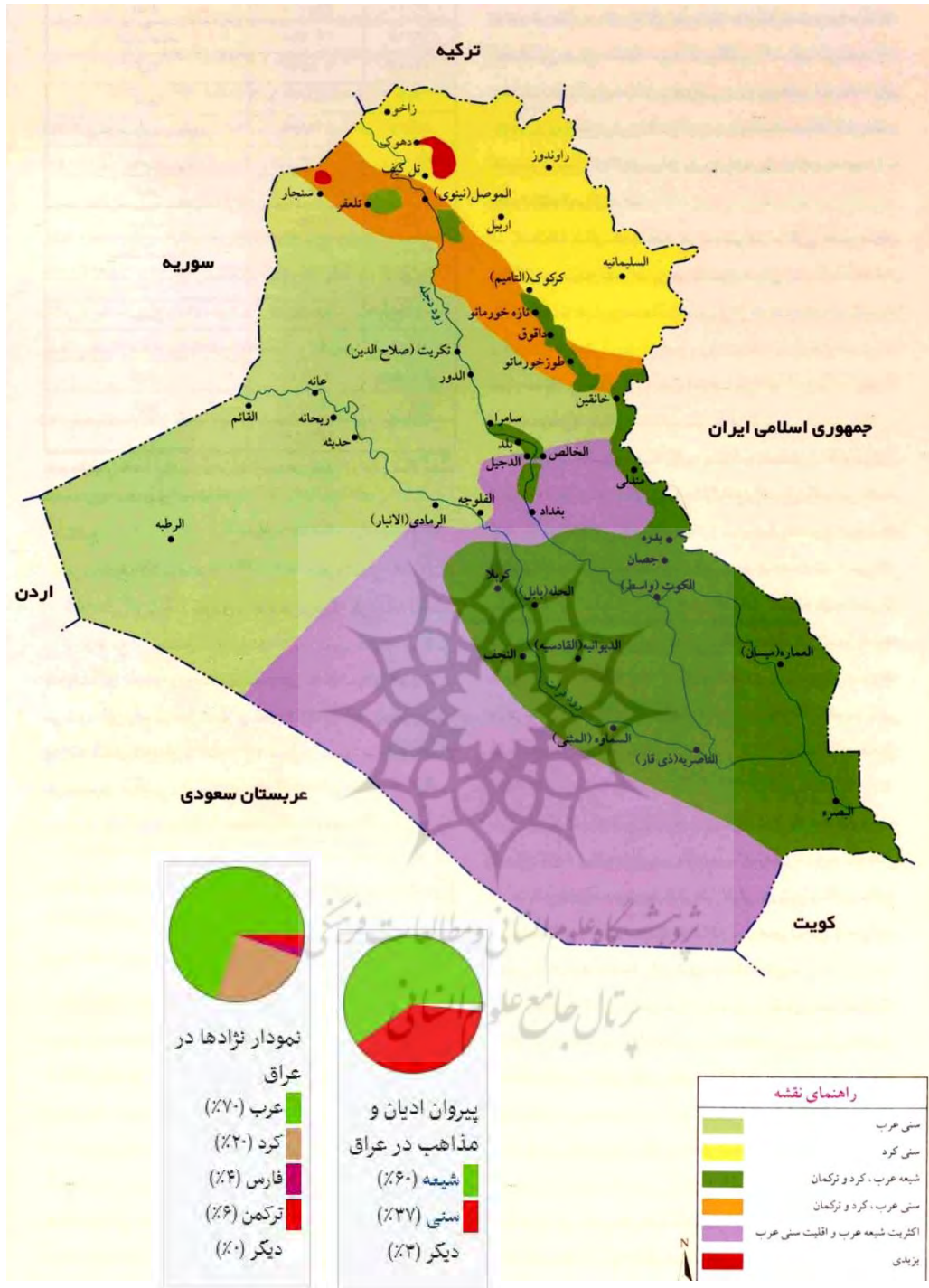
۲. شکاف قومی - زبانی بین اکثریت عرب و اقلیت غیر عرب کرد، ترکمن و ارمنی

۳. شکاف بین اکثریت مسلمان و اقلیت غیر مسلمان ارمنی و آشوری (شعبانی، ۱۳۸۶: ۱۶۵).

در واقع، عراق کشوری دارای اقوام، ادیان و مذاهب مختلف است، که این مسئله همواره منجر به تنش‌های فرهنگی، اجتماعی، قومی و مذهبی در این کشور شده است. بر این اساس، ثبات سیاسی در کشور عراق همواره از مسیر دیکتاتوری و اعمال خشونت سیاسی دنبال می‌شده است که نمود بارز آن حزب بعث در عراق بود. خصوصاً این که تفوق بعثی‌ها بر نظام سیاسی تا تشکیل شورای انتقالی حکومت عراق (مجلس‌الحکم) در اردیبهشت ۱۳۸۲ ادامه یافت. یعنی اگرچه «پان عربیسم» و گسترش آن پس از فروپاشی عثمانی، از علل اصلی تداوم حاکمیت گروه عرب سنی با قریب ۳۵ درصد جمعیت در عراق بوده است؛ اما این رویکرد در دوران حاکمیت حزب بعث بیش‌تر نهادینه شد. با توجه به آنچه گفته شد شکاف‌های اجتماعی عراق را در حوزه‌ی مذهب می‌توان به انواعی مثل «بعثی / غیر بعثی»، «عرب - کرد» یا «فارسی / عرب» تقسیم کرد.

با این حال پس از فروپاشی رژیم بعثی صدام و روی کار آمدن دولت شیعی در عراق، برخی کشورها و گروه‌های سنی و بعثی برای بازبانی بخشی از قدرت پیشین خود و ممانعت از تحکیم پایه‌های حکومت منتخب ملت عراق، در عراق شروع به کارشکنی و اقدامات تروریستی و تخریبی کردند و بستر اصلی خیزش تروریسم را فراهم کردند (ثقفی عامری، ۱۳۸۵: ۱۱۵). این جریان‌ها از اختلافات، درگیری‌ها و شکاف‌های قومی و مذهبی موجود در عراق بهره‌برداری کرده و وجود خود را به بخش‌هایی از مردم این کشور تحمیل کرده‌اند.





تصویر نقشه پراکنده مذهبی در عراق

در واقع می‌توان گفت چالش‌ها و اختلافات سیاسی و قومی - مذهبی بین گروه‌های سیاسی عراق و فقدان انسجام و وفاق سیاسی در این کشور، از مهم‌ترین عواملی است که باعث گسترش تنش‌های درونی و همچنین افزایش منازعه‌های قومی - فرقه‌ای شده است. این تنش‌ها و اختلافات، بسترهای مناسبی را برای بهره‌برداری داعش و گسترش نفوذ و تسلط آن به‌خصوص در مناطق سنی نشین عراق ایجاد کرد. ضعف دولت مرکزی در عراق در دوره‌ی پس از حکومت صدام در نتیجه‌ی شکل‌گیری ساختار فدرال - دموکراتیک و پخش قدرت سیاسی در سلسله مراتب و حلقه‌های مختلف حاکمیتی تا حدی از کارآمدی قدرت سیاسی کاسته است؛ با این حال مسأله‌ی اصلی، جدال و اختلافات بین گروه‌های سیاسی است.

اختلافات اقلیم کردستان با بغداد، مانع از هم‌گرایی لازم کردی - شیعی در برابر خطر افراط‌گرایی و تروریسم شده است، اما از آن مهم‌تر، اختلافات بین رهبران و گروه‌های سنی و دولت مرکزی عراق است که به‌خصوص به جامعه‌ی سنی عراق نیز سرایت یافته و باعث نارضایتی‌ها و انتقادی از عملکرد دولت شده است. این اعتراضات و انتقادات سنی‌ها در حالی بود که بین گروه‌های سنی عراق و دولت اختلافات و تنش‌های مختلفی در جریان بود و عدم تفاهم برای دستیابی به راه‌حل‌هایی جامع برای حل اختلافات و همچنین پایان دادن به اعتراضات و انتقادات سنی‌ها، زمینه را برای حضور داعش در مناطق سنی ایجاد کرد و نفوذ داعش را در مناطق سنی تشدید کرد. مناطق سنی نشین عراق را می‌توان بستر مناسبی برای حضور و فعالیت داعش عنوان کرد. در مورد جامعه سنی عراق و رویکرد آن به داعش و تحولات امنیتی اخیر نکات متعددی قابل اشاره است. رهبران سیاسی، عشائری و مذهبی عراق به چند دسته تقسیم شده‌اند. بخشی از رهبران از دولت در مقابل داعش حمایت کرده‌اند؛ اما برخی دیگر یا موضع بی‌طرفانه‌ای در قبال داعش اتخاذ کرده یا به حمایت آشکار و غیر مستقیم از داعش پرداخته‌اند (اسدی، ۱۳۹۳: ۱۱۸). در واقع شکل‌بندی قومیت‌ها و طوایف از گذشته تا حال سبب شده تا عراق بعد از حکومت صدام نتواند در قوام یک دولت پایدار و باثبات و به تبع آن استقرار نهاد‌های مردم‌سالار موفق شود و بدینسان زمینه‌ی ظهور داعش در عراق فراهم گردید.

لذا با توجه به این‌که، جوامع ناهم‌گون در مقایسه با سایر جوامع بیش‌تر در معرض خطر تجزیه و عدم اجماع قرار دارند، بزرگ‌ترین چالش در حوزه‌ی داخلی عراق، عدم تجانس ساختار فرهنگی در سه طیف اعراب سنی، شیعیان و کردها و دخالت قدرت‌های منطقه و فرا منطقه‌ای در دامن زدن به این اختلافات می‌باشد. چالش‌ها و اختلافات سیاسی بین گروه‌های سیاسی عراق و فقدان انسجام و وفاق سیاسی در این کشور از مهم‌ترین عواملی است که باعث گسترش تنش‌های درونی و همچنین افزایش منازعه‌های قومی - فرقه‌ای شده است. این تنش‌ها و اختلافات بسترهای مناسبی را برای بهره‌برداری داعش و گسترش نفوذ و تسلط آن به‌خصوص در مناطق سنی نشین عراق ایجاد کرد.

شکاف‌های قومی و مذهبی قابل توجه بین گروه‌های مختلف عراق که ریشه در شکل‌گیری عراق پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی دارد، همواره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تهدید برای ثبات سیاسی این کشور محسوب شده است. پایان یافتن حاکمیت طولانی و بلامانع اقلیت سنی که در دوره‌ی قبل از فروپاشی حزب بعث غالباً با حمایت خارجی به سرکوب سیستماتیک اقلیت کرد و اکثریت شیعه پرداخته است، خود یکی از عوامل در پیدایی داعش در عراق امروز بوده است. کاهش نقش تاریخی اقلیت سنی که اکنون به نیروهایی معارض تبدیل شده‌اند، پیچیدگی بیش‌تر اوضاع عراق پس از صدام را در پی داشته است. در کنار این مسائل حضور اختاپوسی نیروهای تکفیری بعثی - داعش در این کشور بستر واگرایی را تشدید نمود.

یکی دیگر از این وقایع که باعث شد که داعش بتواند بر عراق سیطره یابد، مشکلات مهم و اساسی در عراق از جمله ناکارآمدی و ضعف جدی نیروهای نظامی و امنیتی، تشدید اختلافات سیاسی و قومی - مذهبی در این کشور و دست نیافتن گروه‌های سیاسی به توافق ملی، رشد گرایش‌ها و فعالیت‌های افراط‌گرایانه در عراق و منطقه و همچنین وجود اراده و سرمایه‌گذاری جدی منطقه ای برای تغییر معادلات سیاسی و امنیتی درون عراق و حتی تغییر رژیم و یا تجزیه این کشور بوده است. داعش به رغم آن‌که احیای عظمت کشورهای اسلامی در گذشته را داشته و مدعی بود که سرزمین‌های بین‌النهرین و شام را به یکدیگر ملحق خواهد کرد، اما شاخصه نخست آن سوار شدن بر موج تجزیه طلبی در عراق بود.

بر این اساس، عراق با تهدیدات مهمی از جمله تهدید تجزیه و از بین رفتن یکپارچگی سرزمینی، بروز جنگ داخلی گسترده و همچنین ناکامی روند سیاسی و تغییر نظام سیاسی روبرو بوده و هست. با این حال سیطره‌ی داعش تهدیدات جدی را در سطح منطقه‌ای ایجاد کرد که از جمله رشد افراط‌گرایی و تروریسم، تغییرات مرزی و تجزیه کشورهای منطقه، بروز جنگ قومی و مذهبی در منطقه و تهدید جدی ثبات و امنیت منطقه‌ای می‌باشد.

تحولات اخیر در عراق و سوریه توسط داعش را باید ناشی از یک برنامه‌ریزی در سطح منطقه دانست که رقابت‌های منطقه‌ای به‌جای رویارویی مستقیم، به جنگی نیابتی در مناطق نفوذ کشورهای رقیب کشانده شده که پیامدهای بسیاری نیز برای کشورهای هدف و همچنین برای ثبات کل منطقه در پی دارد. در این پیوند روزنامه «الشرق الاوسط» چاپ عربستان نوشت: اقدام‌ها و تهدید‌های داعش در عراق، همه‌ی منطقه را به‌سوی مصیبتی که پیامدهای ناگواری دارد، سوق خواهد داد. به نوشته‌ی این روزنامه، طرح‌های بزرگی در دست اجراست تا همه‌ی مردم منطقه را وارد شعله‌های آتش کند (هوشی سادات، ۱۳۹۳: ۷۸).

#### ۴. عدم شکل‌گیری صحیح روند دولت - ملت سازی

دولت - ملت سازی فرایندی است که به دوره‌ی مدرن تعلق دارد و طی آن دولت - ملت به-عنوان شکل جدیدی از ساختار سیاسی شکل گرفت. ملت‌سازی روندی محسوب می‌شود که طی آن زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری و تعمیق هویت سیاسی مشترک و احساس تعلق ملی به سرزمین ایجاد می‌شود. این روند به حذف تدریجی احساس تعلق به ارزش‌های محلی و ایجاد یک دولت دموکراتیک براساس اراده‌ی عمومی مردم کمک می‌کند. با موفقیت در روند ملت‌سازی و ایجاد انسجام اجتماعی در یک سرزمین، روند دولت‌سازی آغاز می‌شود که مرحله‌ای تکمیلی برای دستیابی به حاکمیت در راستای هدف اعمال قدرت مشروع و اقتدار است (kazemi, 2005: 9).

در این میان، قدرت‌های فرا منطقه‌ای، نقش اصلی و تعیین‌کننده در شکل‌دهی به مرزها و دولت‌ها در خاورمیانه را بر عهده داشتند. بنابراین می‌توان گفت، ریشه‌ی نقص روند دولت - ملت سازی در عراق، به ابتدای شکل‌گیری عراق و پایان امپراتوری عثمانی باز می‌گردد. در عراق از بدو تأسیس این کشور، کارگزاری به نام دخالت نیروی خارجی نقش اصلی را در شکل‌دهی به ساختار دولت - ملت سازی داشته است. حال آن‌که احساس و یکپارچگی مردمی، هویت واحد و کارگزاری به نام اراده‌ی ملی و نقش مردمی باید به ساختارهای قدرت شکل می‌داد. اگر در مقطعی نیز شاهد تثبیت اوضاع و شکل‌گیری دولتی قدرتمند در این کشور بوده‌ایم، دلیل آن وجود دولتی اقتدارگرا و دیکتاتوری بود که با ابزار سرکوب توانسته بود این امر را محقق سازد. اما بعد از سقوط دیکتاتور، به خوبی محرز گردید که در عراق، دولت‌سازی نه بر اساس خواست‌های محلی که بر اساس واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی مطلوب نیروهای خارجی شکل گرفته است. در عراق کارگزار و عامل خارجی شکل‌دهنده‌ی اصلی به ساختار و هویت بود (Onuf, 1994: 6). در واقع در عراق، هم‌چون بسیاری از کشورهای خاورمیانه، مفهوم ملت به معنای مدرن آن یعنی وفاداری ملت به اهداف و منافع مشترک که دولت ملی را فارغ از تعلقات قومی - قبیله‌ای به وجود آورد، پدیدار نشده است. در واقع فرایند دولت - ملت سازی روند طبیعی و خود جوش خود را طی نکرده و غالباً با دخالت نیروهای خارجی و فرامنطقه‌ای صورت گرفته است. آن‌چه که در روند دولت - ملت سازی محور قرار می‌گیرد، افزایش انسجام بین گروه‌های اجتماعی مختلف و تقویت فرهنگ و گرایش‌های ملی به جای هویت‌های محلی است، اما روند تحولات عراق در سال‌های اخیر نه تنها به تقویت هم-گرایی و انسجام بیشتر منجر نشده، بلکه تعارضات، اختلافات و خشونت‌های بیش‌تری در میان گروه‌های عراقی ظاهر شده است. با یک بررسی اجمالی در تاریخ عراق از ۱۹۲۰ م. به این سو، می‌توان گفت که دولت حاکم بر این کشور، یک دولت بی‌ریشه یا فاقد پایگاه اجتماعی و مقبولیت فراگیر بوده است و یک دولت - ملت فراگیر که تجلی نهادین و فراگیر همه‌ی گروه بندی‌های قومی و مذهبی باشد، شکل نگرفته است. بنابراین، مهم‌ترین ویژگی جامعه‌ی عراق از زمان تأسیس تاکنون، برخورداری از دولت‌های بی‌ریشه و بحران هویت یا نبود هویت ملی فراگیر و سیطره‌ی

اقلیت حاکم عرب زبان سنی مذهب بر اکثریت جامعه در سپهر سیاسی و اجتماعی بوده است. چنین ویژگی‌یی به شکاف فزاینده‌ی دولت و جامعه یا بحران یک‌پارچگی در جامعه‌ی عراق انجامید (Yamacoguz, 2009: 55). عراقی‌ها تاکنون فاقد تعلقات و حس هویت ملی قوی بوده‌اند. توده‌ها عاری از هر نوع ایده‌های وطن پرستانه بوده و مملو از سنت‌ها و علقه‌های مذهبی و قومی بدون هیچ‌گونه پیوند مشترک، مستعد هرج و مرج و آماده‌ی قیام علیه حکومت مرکزی هستند (Byman, 2003: 62-63).

یکی دیگر از عوامل مهم که می‌توان در این‌جا به آن اشاره کرد، این است که ملت‌سازی تحمیلی و بحران هویت در عراق و شکاف‌های قومی - مذهبی و حکومت‌های مستبد، ضربه‌های سنگینی بر پیکره‌ی جامعه‌ی عراق وارد کرده است. پس از سقوط رژیم بعث و تغییرات اساسی در ساختار قدرت و ورود بازیگران جدید شیعه و کرد به عرصه‌ی سیاسی عراق، موجب شد که این کشور دچار یک خلاء سیاسی و امنیتی شود و حاکمیت جدید نیز نتوانست خلاء قدرت را در این کشور به‌صورت کامل پوشش دهد. قدرت در طول تاریخ عراق غالباً در دست اقلیت سنی‌های این کشور بوده و به‌طور سنتی اقلیت سنی عراق حاکمیت را حق خود می‌دانسته‌اند و در نتیجه، به ساختار و روند جدید در این کشور با شک و گمان نگریسته‌اند؛ به‌طوری که ساختار جدید عراق را در تضاد با منافع خود می‌دانند. این وضعیت موجب بهره‌برداری گروه‌های افراطی در منطقه شده است. کوتاه کردن دست سنی‌ها از قدرت در یک مقطع زمانی کوتاه، تبعات سنگینی برای عراق داشت که می‌بایستی دولت‌مردان عراقی با ظرافت بیش‌تری با این وضعیت برخورد می‌کردند و قدرت بیش‌تری در اداره‌ی امور محلی به مناطق سنی نشین داده می‌شد که به این مهم توجه نشد و زمینه‌ی شکل‌گیری داعش از ناراضی‌های موجود بوجود آمد. دلایل و عوامل مختلفی برای پایداری داعش علیرغم ائتلاف بین‌المللی و حملات گسترده هوایی به این گروه تروریستی وجود داشت که اختلافات میان قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، مسائل داخلی کشورها، ویژگی‌های منحصر به فرد داعش و وضعیت اسلام سیاسی از آن جمله هستند. یکی از عوامل اصلی قدرت گرفتن داعش در عراق و سوریه، بهره‌برداری سیاسی این گروه از رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و نرسیدن به اجماع و هماهنگی در مقابله‌ی جدی با این گروه بود (اسدی، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

در نتیجه می‌توان گفت، علاوه بر دخالت عامل خارجی که منجر به تحمیلی شدن ملت و ظهور دولت بی‌ریشه گردید، حاکمیت حکومت‌های اقتدارگرا، عدم پیوستگی فرهنگی و چالش ژئوپلیتیک قومی در عراق (عدم پیوستگی قومی و فرهنگی در عراق)، چالش‌های اقتصادی و دولت رانتیر و وابستگی دولت به درآمدهای نفتی در عراق و فساد اقتصادی، نقش فزاینده‌ی نظامیان در قدرت سیاسی در عراق، بحران هویت و یکپارچگی که ریشه در مرز بندی‌های مصنوعی استعماری پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی دارد، مانع از شکل‌گیری صحیح دولت - ملت سازی در عراق گردیده

است و در شرایط فقدان دولت - ملت سازی، داعش توانست از خلاء موجود در این زمینه، استفاده حداکثری را بنماید.

## ۵. حکمرانی ضعیف و تشدید خشونت‌ها و شکاف‌های اجتماعی

یکی از شاخص‌های مهم در ارتباط با مشروعیت حکومت‌ها، کیفیت حکمرانی و کارآمدی حکومت‌ها در نحوه‌ی مدیریت و انجام کارویژه‌های گوناگون در ارتباط با جامعه‌ی شهروندان است. «حکمرانی خوب» در مقابل «حکمرانی بد» اصطلاحی است که از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو طرح شده است. حکمرانی خوب عبارتست از: بهبود روش‌های اعمال حاکمیت و حکومت بر مبنای تعامل نزدیک بین حکومت و مردم، ارائه‌ی خدمات بهتر به مردم در زمینه‌های مختلف، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری حکومت، بهبود سطح زندگی مردم یا افزایش سطح استانداردهای زندگی و جلب همکاری و وفاداری مردم برای حکمرانی بهتر. تلاش حکومت‌ها برای برقراری عدالت، امنیت، ثبات، کاهش مالیات، گسترش زیرساخت‌ها برای توسعه اشتغال و مانند آن نیز از مصادیق و نشانگان مهم حکمرانی خوب است (سردارنیا، ۱۳۸۸: ۱۳۵) و برعکس، خشونت‌ها و جنبش‌های اعتراضی علیه حکومت‌ها تا حد زیادی ناشی از حکمرانی‌های فاسد، تبعیض‌آمیز و ضعیف است.

در خصوص عراق نیز می‌توان گفت که در این کشور حکمرانی خوب به دلایل متعددی شکل نگرفته است. جامعه‌ی عراق پس از سقوط صدام، فاقد حکومت مرکزی قوی بوده و تا سال ۲۰۰۴ م. اعمال مستقیم حکمرانی در اختیار نیروهای ائتلاف بود. پس از ۲۰۰۴ و با وجود انتقال قدرت به عراقی‌ها، حکومت شکننده‌ای ایجاد شد که فاقد حمایت عمومی و ناتوان از انجام کارویژه‌های عمومی در جامعه‌ی چند پاره‌ی قومی - زبانی و مذهبی مملو از تعارض‌های ریشه‌دار عراق، قادر به تحقق حکمرانی خوب و کارآمد در عراق نبوده است. در واقع حکمرانی خوب در سطوح سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی، دولت ملی فراگیر را می‌طلبد. این دولت قادر به تأمین امنیت و ارائه خدمات به شهروندان در زمینه‌های مختلف خواهد بود و می‌تواند توافق و اعتماد متقابل میان شهروندان و حکومت را ایجاد نماید؛ پیش شرط‌هایی که تاکنون در عراق نبوده است (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۷۹).

به یقین، سرمایه‌ی اجتماعی و اعتماد در سطح جامعه و نیز بین دولت و جامعه می‌تواند در تقویت متقابل آن دو، تعامل و همکاری مستمر بین آن‌ها و تثبیت حکومت و نظم مؤثر باشد. در غیر این صورت، حکومت و جامعه، شکننده تر شده و بستر برای خشونت و جنگ داخلی، آن هم در جامعه‌ی چند پاره فراهم می‌شود. در عراق، سرمایه‌ی اجتماعی و اعتماد، به دلیل تعارض و شکاف‌های قومی و مذهبی و شکاف بین دولت و جامعه بسیار ضعیف بوده است و در نتیجه‌ی آن، این جامعه در فضای زمانی پس از اشغال، نتوانست بحران هویت و یکپارچگی و شکاف بین حکومت

و جامعه را رفع کند و این بحران‌ها تشدید شدند. در جامعه‌ی عراق، به دلایلی که پیش‌تر گفته شد، هویت ملی ریشه‌دار شکل نگرفته و پس از اشغال نیز فرصت جدی برای تجدید حیات سیاسی و رقابت‌های غیر خشونت‌آمیز فراهم نشده است. حکومت موقت متعلق به نیروهای ائتلاف و حکومت شکننده متعلق به خود عراقی‌ها پس از انتقال قدرت نیز نتوانست هم‌گرایی ملی ایجاد کند (Brinkerhoff & Johnson, 2009: 596-597). به همین خاطر، حکومت مرکزی جدید در عراق نتوانست خود را از بنیان‌های الیگارشیک قومی و مذهبی تا حد قابل توجهی رها کند و چنین دولت غیر فراگیر و بدون توافق بنیان‌های مدنی و ملی به دولتی شکننده تبدیل شد و در نهایت ضعف حکومت مرکزی و شکننده بودن آن، زمینه و بسترهای مناسب را برای اقدامات داعش فراهم نمود.

فلذا می‌بینیم که داعش در مرزهایی توسعه پیدا کرد که درون آن‌ها دولت عراق در نتیجه‌ی یکسری تحولات سیاسی ضعیف شد و رقابت‌های ژئوپولیتیک بین بازیگران منطقه‌ای برای پر کردن خلاء قدرت با شدت بیش‌تری شکل گرفت. شرایط جدید پس از تحولات بهار عربی باعث سرخوردگی‌هایی از احتمال شکل‌گیری حکمرانی خوب در کشورهای منطقه شد. این سرخوردگی خود را در قالب سقوط حکومت‌ها در مصر، عراق و... نشان دادند. همه‌ی این مسائل باعث شدند گروهی مانند داعش از این فضا استفاده کند. بنابراین، هم به صورت سنتی و تاریخی دلپوش می‌تواند دخالت کشورهای خارجی باشد و هم ناکارآمدی‌های سیاست داخلی کشورهای بحران‌خیز. این رقابت‌های ژئوپولیتیک ممکن است باعث شکل‌گیری یکسری از نیروهای گریز از مرکز و بازیگران غیردولتی شود و فضایی برای فعال شدن آن‌ها و فعال شدن گسل‌های داخلی به وجود آورد.

## ۶. بحران هویت و بوجود آمدن معضل امنیتی در عراق

در چند دهه‌ی اخیر رابطه‌ی میان «هویت» و سیاست مورد بحث نظریه‌پردازان در رشته‌های سیاسی و روابط بین‌الملل قرار گرفته است. گروه‌های قومی - هویتی به‌عنوان یکی از بازیگران اهمیت فزاینده‌ای در سیاست‌های داخلی و بین‌المللی یافته‌اند. این گونه گروه‌ها می‌توانند مشروعیت دولت‌ها را زیر سؤال ببرند، به کارهایی در فراسوی مرزهای رسمی دست یازند و با برخورداری از حمایت‌های بین‌المللی، توجه نیروهای خارجی را جلب کنند. چنین کارهایی هرچند شاید مایه‌ی سرنگونی دولت‌ها نشود، ولی می‌تواند دگرگونی‌های چشم‌گیر در سیاست‌های داخلی پدید آورد و اسلوب روابط بین‌المللی را نیز دگرگون کند (Stack, 1981). از آن‌جا که فعالیت‌های هویتی - قومی پیامدهای درونی و بیرونی دارد، چنین پویایی می‌تواند نه تنها بر امنیت ملی، که بر امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی اثر گذارد. رقابت گروه‌های قومی برای دستیابی به منابع اقتصادی و فرصت‌های سیاسی، احساس نابرابری و نیز احساسات برآمده از تهیدستی و محرومیت نسبی، آگاهی و



همبستگی گروهی را افزایش می‌دهد و زمینه پویای جمعی آن‌ها را فراهم می‌سازد. تنش‌های هویتی - قومی در بیش‌تر موارد براین تعامل‌های پیچیده عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است (گونش و آی آتا، ۱۳۸۳: ۲۱۷-۲۱۸). از این رو، مهم‌ترین نکته در سیاست‌گذاری و مدیریت قومی، ایجاد توازن و سازش میان وابستگی‌های ملی و قومی است و دولت کارآمد دولتی است که بتواند در درازمدت، مدیریتی کارا در زمینه‌ی اقوام و سیاست‌های هویتی داشته باشد (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۷۱).

یکی از رویکردهای مهم در بررسی درگیری‌های داخلی به‌ویژه در جوامع جهان سومی، شناخت نسبت میان «سیاست هویتی» و «سیاست قومی» است. از این دیدگاه، سیاست قومی تابع سیاست هویتی است. در برخی مناطق همانند خاورمیانه که در سراسر تاریخ شاهد تازش و دست‌اندازی، استعمار، استعمارستیزی و کوچ بوده‌اند، کشورها ناگزیر دربرگیرنده‌ی گروه‌های قومی متعدد شده‌اند و مرزهایشان بر چنین مبنایی ترسیم شده‌است. مسایل قومی در خاورمیانه عامل مهمی است که در پهنه‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی پیامدهای امنیتی و چالش برانگیز داشته است. برای نمونه می‌توان از «کردها» یاد کرد که در کشورهای ترکیه، عراق، سوریه و ایران زندگی می‌کنند. پویای‌های موفقیت‌آمیز قومی در یک کشور می‌تواند الگوی دیگر گروه‌های قومی شود یا به کشورهای دیگر گسترش یابد (Robert gurr and Harff, 1994) دولت‌ها در خاورمیانه در برابر گروه‌های قومی سیاست‌های متفاوتی در پیش گرفته‌اند که در این زمینه می‌توان به سه الگو اشاره کرد:

الگوی نخست برگرفته از تجربه کشورهایمانند ترکیه (پیش از سرکار آمدن دولت اسلام‌گرای اردوغان) و بر «سیاست هویتی از میان برداشتن و انکار» استوار است. برپایه‌ی این سیاست، یک هویت قومی مسلط دیگر هویت‌های قومی را انکار و از به رسمیت شناختن آن‌ها خودداری می‌کند. چنین رویکردی به سیاست قومی «خشونت سیستمیک» می‌انجامد. در چارچوب هویت‌های قومی فرودست، هویت فرادست با بهره‌گیری از نیروی دولت و ابزارهای آن، به از میان برداشتن همه‌ی نموده‌های قومی دیگران می‌پردازد و آن‌ها را به گونه‌ی نظام‌مند و هدف‌مند سرکوب می‌کند. دولت‌هایی که در ترکیه روی کار آمده‌اند، همواره در پی نابود کردن توان نظامی، پشتوانه سیاسی و نفوذ ایدئولوژیک کردها بوده‌اند. رسیدن به این هدف‌ها مستلزم فرستادن نیروی نظامی به منطقه، پاسداری از مرزها برای جلوگیری از رفت و آمد کردها، جلوگیری از حمایت‌های لجستیک و دزدان به تلاش‌های دیپلماتیک برای بریدن پیوند کردها با کشورهای دیگر است (گونش و آی آتا: ۱۳۸۳، ۲۴۲).

الگوی دوم را با توجّه به تجربه ایران می‌توان مطرح کرد. در این الگو، «سیاست هویتی مبتنی بر پذیرش و مدارا»، راه را برای سیاست قومی - مدیریتی باز می‌کند. از آن‌جا که در چارچوب یگانگی ملت، میان خرده هویت‌ها و پاره‌های اجتماعی - فرهنگی مدارا و هم‌سازی برقرار است، دولت ضمن پذیرش خرده هویت‌های گوناگون و استقبال از نموده‌های ویژه‌ی قومی در زمینه‌های



اجتماعی، فرهنگی، ادبی، آیینی و ... بر حرکت‌های جدایی‌خواهانه چشم نمی‌بندد. گذشته از این، هویت ملی در ایران یک‌سره با کشورهایی چون ترکیه و عراق متفاوت است (سلیمان زاده، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

الگوی سوم یعنی «سیاست هویتی - رقابتی» برگرفته از وضعی است که در این سال‌ها و پس از سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق پیش آمده است.

ماهیت منازعه‌های خاورمیانه از سایر منازعه‌های جهان قدری پیچیده‌تر است. امنیت جامعه‌ای در مکتب کوپنهاک که بوزان از اعضای کلیدی آن بود یک مفهوم مرکزی دارد و آن «هویت» است (بوزان و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۴۲). طبق این رویکرد هر گاه گروهی احساس کند باور و رویه‌های فرهنگی - اجتماعی‌اش کنار نهاده یا دستکاری می‌شود احساس ناامنی می‌کند. ممکن است این احساس ناامنی واقعی باشد؛ مانند مهاجرت انبوه از منطقه‌ی الف به منطقه‌ی ب و تقلیل تعداد و تمرکز ساکنان منطقه ب. و یا ممکن است احساس ناامنی خیالی باشد؛ یعنی در پی تحولات عادی گروه الف، گروه ب احساس ناامنی کند و حدس‌های غیر واقعی به ناامنی‌های واقعی منتهی گردد. این معامله را باری بوزان معمای امنیت جامعه‌ای می‌نامد که بر طبق آن اقدامات جامعه در تلاش برای تقویت امنیت جامعه‌ای خویش موجب تنش در جامعه دوم می‌شود و در مسیر امنیت جامعه اول تضعیف می‌شود. در واقع آن‌جا که بوزان در مبحث امنیت جامعه، راجع به هویت و نقش پر رنگ و متقن آن در منازعه‌های بحث می‌کند، پیوندی ناگسستنی با آن بخش از نظریه‌ی سازه‌انگاری دارد که از تمرکز بر قدرت و توانمندی‌های مادی دولت تغییر جهت داده و می‌گوید آن‌چه منافع را تسخیر و کنترل می‌کند، «هویت» دولت‌ها و ملت‌ها است. همان‌گونه که کراهمان‌الکه در کتاب «تهدیدات و بازیگران جدید در نظام بین‌الملل» می‌گوید تعداد تلفات انسانی ناشی از خشونت‌های داخلی که بخش قابل توجهی از آن‌ها خاستگاه هویتی دارند به مراتب بیش‌تر از دو جنگ جهانی است.

به جهت کالبد شکافی و بررسی انگیزه‌ها و محرک‌های ذهنی جریان تکفیری برای اعمال خشونت، لازم است در چارچوب بحث مناسبی پیش برویم. از این رو در ابتدا وارد مبحث امنیت جامعه‌ای خواهیم شد که در ذیل می‌آید. امنیت جامعه‌ای چیست؟ بوزان و همکارانش، معتقدند بسان تهدیدات ملی، تهدیدات جامعه‌ای هم مکانیسم خود را دارند و تدابیر ملی، لزوماً برای حل نابسامانی‌های جامعه کارگشا نیستند. از دید آن‌ها، هر جامعه‌ای، بسته به بافتار هویتی خویش، آسیب‌پذیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی ویژه خود را دارد. اگر هویت جامعه بر جدابودن یا تنه‌ایبودن شکل گرفته باشد، حتی اضافه شدن جمعیت بسیار کوچکی از بیگانگان را هم مشکل امنیتی خواهد انگاشت (مانند فنلاند) یا اقوامی که تنها به اتکالی اندکی بیش‌تر بودن تعداد افرادشان (مانند سنی‌های لبنان) یا از طرف سرکوب اکثریت (مانند صرب‌ها در کوزوو) کنترل دولت را در دست دارند، در برابر ورود سیلی از جمعیت رقیب یا بالاتر بودن نرخ زاد و ولد آن‌ها آسیب پذیرند (مانند نگرانی اسرائیلی‌ها نسبت به افزایش جمعیت فلسطینی‌ها در غزه و کرانه باختری). اگر هویت

ملی به عادات فرهنگی مشخص گره خورده باشد، هر فرهنگ جهانی هم‌گون‌ساز مانند امپریالیسم برایش تهدیدکننده خواهد بود. اگر محور هویت ملی جامعه‌ای، زبان باشد، آن‌گاه غلبه جهانی زبان انگلیسی به همراه نفوذپذیری متقابل و فزاینده جوامع، مشکل‌زا خواهد بود. مانند فرانسه (نصری، ۱۳۸۷: ۶۵). اگر ملتی از ادغام و یکپارچگی تعدادی از گروه‌های قومی مذهبی تشکیل شده باشد، به‌طوری که حیات ملی هر یک از گروه‌ها، تاریخچه‌ای جداگانه داشته باشد، گسترش عمومی ناسیونالیسم و اندیشه‌ی خودگردانی و استقلال می‌تواند برایش مرگبار باشد (مانند یوگسلاوی، عراق، اتحاد شوروی سابق). اگر ملتی، دیگ در هم جوشی از گروه‌های متفاوتی باشد که با چاشنی ایدئولوژی گروه تازه‌ای را تشکیل داده‌اند، هویت ملی آن در برابر ابراز دوباره تمایز و عدم مشابهت نژادی و فرهنگی، آسیب‌پذیر خواهد بود (مانند ایالات متحده آمریکا). اگر ملتی پیوند محکمی با دولت داشته باشد (مانند دانمارک) در برابر روند هم‌گرایی سیاسی آسیب‌پذیرتر از ملتی خواهد بود که از سنت عملکرد مستقل از دولت و وجود هم‌زمانی لایه‌های سیاسی چندگانه، برخوردار است (مانند آلمان) (بوزان و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۹۱).

با مرور موارد فوق، منطق آسیب‌پذیری امنیت جامعه‌ای قابل درک، به دست می‌آید. در همه‌ی این موارد، ملت‌ها و گروه‌ها در صدد صیانت، بقا و ابراز خود هستند. آن‌ها گمان می‌کنند و بعضاً به صراحت می‌بینند که هستی و هویتشان در مقابل تحولات عادی و تحرکات عمدی گروه‌های دیگر تحدید می‌شود. بنا بر دیدگاه بوزان می‌توان چنین تبیین نمود که جامعه‌ی مسلمانان نیز بنا بر بافتار هویتی خویش آسیب‌پذیری‌های هویتی خاص خود را دارد. همان‌گونه که اسلام دارای فرقه‌های مذهبی متعددی است که در این میان به لحاظ جامعه‌شناسی تاریخی، دو مذهب شیعه و سنی دارای نقاط آسیب‌پذیر هویتی می‌باشند چراکه از نظر هویتی هر مذهب می‌تواند ادعای هویت مستقل تاریخی - حکومتی داشته باشد. این دیدگاه در مورد داعش نیز - که خود را یک جریان سنی رادیکال قابل بسیج دانسته و اندیشه‌ی خودگردانی داشت - صادق است.

نقطه‌ی عطف امنیت جامعه‌ای با تهدید هویت باری بوزان اصطلاح تهدید جامعه‌ای را اولین بار در سال ۱۹۸۳م. و در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» به کار برد (بوزان، ۱۹۷۵ - ۱۴۷). نکته‌ای که کم‌تر بدان توجه می‌شود این است که بوزان در آن کتاب، امنیت جامعه‌ای را صرفاً یکی از ابعاد پنج-گانه‌ی امنیت ملی می‌داند. یعنی امنیت جامعه‌ای با محوریت هویت (در کنار ابعاد چهارگانه (نظامی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی) امنیت ملی) لحاظ می‌گردد. در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس، امنیت جامعه‌ای یا اقتصادی مستقل از امنیت دولت به شمار نمی‌آید. جامعه یا گروه‌های تشکیل دهنده‌ی جامعه نظیر گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی تنها یکی از ابعادی است که در آن دولت، احتمالاً می‌تواند مورد تهدید قرار گیرد. ده سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۳ که بوزان با همکاری آل ویور کتاب «هویت، مهاجرت و دستور کار امنیتی» را نگاشت، وزن بیش‌تری برای وجه جامعه‌ای

امنیت قائل شد (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۸). در نتیجه، بوزان نظریه‌ی قبلی خود در مورد ابعاد پنج‌گانه امنیت دولت، را ترمیم و بازنگری کرد و جامعه را در کنار دولت به مرجع امنیت ارتقا داد.

به عبارت دیگر، در نظریه‌ی قبلی بوزان، جامعه یکی از وجوه دولت، و هویت گروه‌ها یکی از موضوعات نگرانی و دغدغه دولت بود. اما در سال ۱۹۹۳ م. و در نتیجه‌ی شعله‌ور شدن جنگ‌های نژادی و قومی در اروپای شرقی در پی فروپاشی شوروی، جامعه هم به مثابه گروه اجتماعی یکی از ابعاد امنیت دولت ماند و هم به مرجع امنیت ارتقا یافت. بر این اساس، اولاً امنیت جامعه فی‌نفسه اهمیت دارد، زیرا هم‌بودهای زیادی هستند که فاقد دولت می‌باشند و تهدید علیه هویت آن‌ها - به-عنوان واقعیت سیاسی - اهمیت راهبردی دارد. ثانیاً، در بسیاری مواقع، مرزهای سیاسی با تمایزهای جامعه‌ای انطباق ندارند، چرا که گروه‌های مختلف اجتماعی، مورد ستم دولت خود نیز قرار می‌گیرند و تحکیم امنیت اکثریت گاهاً علت یا علامت تضعیف هویت اقلیت است. ثالثاً، موضوع امنیت جامعه‌ای هویت، اهمیت کیفی دارد. امنیت جامعه‌ای به تهدیدهایی می‌پردازد که حیاتی‌اند؛ یعنی اگر گروهی هویت خود را از دست دهد، دیگر مایی در میان نیست که به ترمیم و ارتقای آن اقدام شود. این در حالی است که ضعف اقتصاد، عقب ماندگی نظامی، ناکارآمدی سیاسی و فاجعه زیست محیطی، به نحوی قابل احیا هستند.

نکته دیگر مرز بین گروه اجتماعی و جامعه است. از دید وی، هر گروه اجتماعی را نمی‌توان جامعه نامید و موضوع امنیت جامعه‌ای قرار داد. گروه‌های اجتماعی باید به اندازه‌ای مهم باشند که بتوانند به طور مستقل از دولت، مرجع امنیت قرار گیرند. آن‌ها باید بتوانند مانند دولت به صورت واحدهایی در نظام بین‌الملل عمل کنند. به عبارت دیگر، امنیت جامعه‌ای، ناظر بر امنیت کل جامعه است و نه امنیت گروه‌ها. جوامع یا جامعه‌ها به آن دسته از گروه‌های اجتماعی موجود در جامعه اطلاق می‌شوند که قادرند دوشادوش دولت به‌عنوان واحدهای سیاسی مهم در نظام بین‌الملل مطرح شوند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۸).

در ادامه با توجه به نظریات بوزان و همکاران او در رابطه با بحث هویت در مورد کشور عراق چنین می‌توان گفت که عراق از کشورهای ساختگی در خاورمیانه است که از نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی، به‌خواست کشورهای استعمارگر اروپایی بویژه بریتانیا، از به هم پیوستن سه ولایت پیشین امپراتوری عثمانی یعنی بغداد، بصره و موصل پدید آمد. این کشور از آغاز، بافت قومی و مذهبی چند پاره داشت و از عناصر انسجام بخش چون زبان، نژاد، مذهب، سرزمین و میراث تاریخی مشترک بی‌بهره بود؛ عناصری که از دیدگاه نظریه پردازان در زمینه‌ی علوم اجتماعی و سیاسی برای پاگرفتن هر واحد ملی مدرن لازم است. چنین ناهمگنی به رغم اعمال سیاست‌های یکسان ساز در یک سده گذشته، همچنان پابرجا است (Anderson and Stanfield. 2004:20).

در واقع عراق از دو شکاف بزرگ رنج می‌برد: شکاف نژادی و شکاف مذهبی. شکاف نخست میان کردها و عرب‌ها و شکاف دوم میان شیعیان و سنی‌هاست. این شکاف‌ها به گونه‌ای است که پر

کردن آن‌ها بسی دشوار است. نبود پیشینه‌های مشترک میان این سه گروه، رسیدن به روال «دیرینه‌گرایی» را در سراسر کشور دشوار کرده است. این ناهم‌سانی‌ها نشان می‌دهد که عراق برپایه‌ی روال دیرینه‌گرایی شکل نگرفته است، یعنی مقوله‌های پیشینی مناسبی برای قرار گرفتن در کنار هم و داشتن احساس تعلق و وابستگی میان آن‌ها وجود ندارد. بنابراین باید روال پیشینی یا «بزارگرایانه» در دستور کار قرار گیرد. ساخت دولت در عراق در دهه‌های گذشته، نتوانسته است زمینه‌های مشترک و همگرایی لازم را گسترش دهد. آنچه بخش‌های گوناگون عراق امروز را به هم پیوند می‌دهد، الزامات راهبردی و جغرافیایی است و در این میان «زیست مشترک» نقش چندانی ندارد (غرایاق زندی، ۱۳۸۹: ۱۷).

دولت عراق، پیش از سقوط صدام حسین، با همه‌ی ناکامی‌ها، از الگوی نخست یعنی سیاست هویتی امحاء و انکار و کاربرد خشونت سیستمیک در زمینه‌ی قومی پیروی می‌کرد. دولت عراق تا سال ۲۰۰۳ به گونه‌ی سیستمیک مبادرت به کنترل و سرکوب شیعیان و کردها می‌کرد. کم‌تر کسی است که واقعیت تلخ اعمال خشونت عریان در مورد شیعیان و بویژه در مورد کردها را تا از پا افتادن رژیم صدام حسین انکار کند. صدام حسین پیوسته دست به جنایت نسبت به شیعیان، کردها و دیگر گروه‌های قومی می‌زد و در برابر می‌کوشید عرب‌های سنی را به شیوه‌های گوناگون تقویت و پشتیبانی کند (برنابلداجی، ۱۳۸۳: ۱۵).

حکومت صدام حسین نمونه‌ی برجسته‌ی یک حکومت استبدادی بود که بر پایه‌ی شعار «پان عربیسم»، نظامی زورمدار و خشن پدید آورده بود. رژیم او پیوسته قبیله‌گراتر، خودکام‌تر، سنی‌تر و عرب‌تر می‌شد. آشوری‌ها با تهاجمی نظامی نابود شدند، یهودیان پس از مصادره شدن اموالشان از کشور گریختند و میلیون‌ها شیعه و کرد سرکوب، کشته یا آواره شدند (سلطانی نژاد و حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۶: ۲۱۰). ولی با از پای درآمدن حکومت صدام حسین، وضع در عراق یکسره دگرگون شد. به‌عنوان یک نقطه عطف، با کنار رفتن دیکتاتور، الگوی «سیاست هویتی - رقابتی» جانشین «سیاست هویتی امحاء و انکار» شد. از این روی سیاست قومی دولت یا مناسبات میان دولت مرکزی و پاره‌های هویتی یعنی کردها، اهل سنت و شیعیان هم دگرگون شد. در این الگوی تازه، سیاست هویتی - رقابتی زمینه را برای سربرآوردن پدیده‌ای ویرانگر به نام «معضل امنیتی» فراهم می‌سازد. سیاست هویتی - رقابتی دو ویژگی اساسی دارد: ویژگی نخست، سلطه نداشتن یکی از هویت‌ها بر دیگر هویت‌های قومی است و از این رو گونه‌ای موازنه قدرت میان هویت‌ها پدید می‌آید؛ یعنی هیچ یک از آن‌ها توان از میان بردن، انکار یا مدیریت دیگری را ندارد. ویژگی دوم سیاست هویتی - رقابتی آن است که هویت‌های رقیب، پویایی خود را در برابر یکدیگر حفظ می‌کنند؛ آن‌ها در رویارویی با هم منفعل نیستند و هر یک می‌کوشد رقیب را از میدان براند، وگرنه با خطر برکنار شدن به دست دیگری روبه رو است. چنین وضعی، معضل امنیتی به بار می‌آورد (احمدیان، ۱۳۹۳: ۱۵).

مفهوم «معضل امنیتی» از مفاهیم به کار گرفته شده در مکتب «نورئالیسم» در سیاست بین الملل است. از دید اندیشمندان نورئالیست، معضل امنیتی حالتی از بی‌اعتمادی میان بازیگران سیاسی است که از «آناشری» ریشه می‌گیرد. آناشری یا نبود قدرت مرکزی برتر، موجب می‌شود که بازیگران سیاسی همواره نگران افزایش قدرت رقیب باشند. از آن‌جا که نهادی عالی با اختیار و قدرت اجرایی وجود ندارد، بازیگران سیاسی ناگزیرند به خودیاری و خوداتکایی رو کنند. در چنین وضعی، هرگونه افزایش قدرت یکی به معنای کاهش قدرت دیگری گرفته می‌شود. در پهنه‌ی روابط بین‌الملل، دولت‌ها هم‌چون بازیگران رقیب، همواره نگران از دست رفتن امنیت هستند و سعی در کسب برتری و افزایش قدرت خود دارند (رجوع شود به: بورچیل و دیگران، ۱۳۹۱).

چنین می‌نماید که رقابت میان پاره‌های هویتی در یک نظام داخلی (همانند رقابت میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل) مایه‌ی پدید آمدن «معضل امنیتی» می‌شود. وضع عراق امروز با الگوی سوم یعنی «سیاست هویتی - رقابتی» بسیار هم‌خوان است. چنان که گفته شد، در دوران صدام حسین و پیش از ۲۰۰۳، حکومت بعثی توانسته بود با زور و سرکوب بر اوضاع مسلط بماند، ولی پس از سقوط وی، دولتی نیرومند که توان مهار کردن و سرکوب هویت‌های دیگر را داشته باشد، پا نگرفت. الگوی دموکراتیکی که پس از کنار رفتن صدام حسین در عراق برقرار شد نه تنها قادر به تنظیم مناسبات میان هویت‌های گوناگون نشد، بلکه زمینه‌ی مناسبی برای بالا گرفتن رقابت هویتی فراهم ساخت. شماری از تحلیل‌گران در بررسی روند دولت - ملت سازی در عراق پس از صدام حسین، پیش‌بینی کرده بودند که «الگوی فدرالیسم» در آن کشور با شکست روبه‌رو خواهد شد. از دید آنان، پاگرفتن یک دموکراسی اصیل در چارچوب فدرالیسم در عراق، به چیزی بیش از اصلاحات سیاسی و تغییر رژیم نیازمند است، و آن اصلاحات فرهنگی و رشد فکری شهروندان است که به سبب خودکامگی دیرپای دولت‌ها در آن کشور، درحال حاضر امکان‌پذیر نمی‌نماید. در این باره ریچارد هالبوروک نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد گفت: «کنترل عراق از طریق دموکراسی بسیار دشوار خواهد بود، چرا که دموکراسی حقیقی به رهبری هر سه گروه شیعی، سنی و کرد منجر می‌شود. این امر جایگاه عراق را حتی از وضعیت بوسنی نامناسب‌تر خواهد کرد، زیرا در عراق تعصبات قومی - مذهبی بسیار عمیق‌تر است» (منصوریان و صداقتی، ۱۳۸۹: ۱۷۴ و ۱۷۵).

با توجه به این رهیافت نظری چنین می‌توان برداشت نمود که هنگامی که یک دولت توانمند و فراگیر وجود ندارد و آناشری به معنای دقیق واژه پدید می‌آید، هویت‌های گوناگون به رقابت بیش‌تر رو می‌کنند. اهمیت این رقابت هویتی تا جایی است که افزایش قدرت دولت مرکزی، به چشم دیگر هویت‌ها، خطر شمرده می‌شود. در چنین وضعی، اگر دولت مرکزی به افزایش قدرت نظامی - بوروکراتیک خود بپردازد، دیگر هویت‌ها آن‌را به معنای افزایش امنیت یک هویت (شیعیان) و کاهش امنیت خود (اهل سنت و کردها) می‌گیرند. چنین مسائلی مایه‌ی پدید آمدن معضل امنیت و بحران سیاسی در عراق شده است (احمدیان، ۱۳۹۳: ۲۵). لذا در این برهه هست که ما شاهد سر برآوردن

گروه تروریستی داعش در عراق هستیم که با استفاده از معضل امنیتی به وجود آمده و با همراهی بحران هویت و قومیت موجود و با استفاده از عناصر ناراضی حزب بعث که اکثریت سنی هستند به تشکیل حکومت و خلافت اسلامی در این سرزمین می‌پردازد.

## ۷. نتیجه گیری

عراق از جمله کشورهایی است که در طی سال‌ها و حتی دهه‌های اخیر با معضلات اساسی برای تحقق رؤیای امنیت و صلح روبه‌رو بوده و این کشور بیش‌تر خود را در شرایط خشونت و منازعه دیده است. گاه این خشونت‌ها ناشی از مطامع حزب بعث عراق و شخص صدام حسین بود که در طی دوران ریاست جمهوری خود، محیط منطقه‌ای خاورمیانه را با منازعه با کشورهای نظیر ایران و کویت دچار تشنج اساسی کرد. گاه نیز این خشونت‌ها در حوزه‌ی داخلی عراق موضوعیت یافته که بعد از سقوط رژیم بعث در سال ۲۰۰۳ رخ برنمود و ناشی از بحران‌های عدیده‌ی برگرفته از شکاف‌های اجتماعی بود. بر این اساس ما در این مقاله سعی نمودیم بر مبنای علل و عوامل جامعه‌شناسانه محیط داخلی عراق، شرایط شکل‌گیری گروه تروریستی داعش را مورد بحث قرار دهیم. در این‌جا اگر چه عوامل زیادی برای شکل‌گیری این گروه از منظرهای مختلف بین‌المللی، ایدئولوژیک، سیاسی و فکری مورد اشاره قرار گرفته و تحلیل‌گران بر مبنای آن بر مواردی مثل تلاش برای احیای سلفی‌گری، رقابت با نفوذ شیعی‌گری در منطقه (یا ممانعت از پیشرفت هلال شیعه)، تأثیرات امواج بهار عربی، تمایلات فدرالیستی در عراق، جغرافیای خاص استان الانبار که محل نفوذ القاعده در عراق است و ضعف سنت‌های روشنفکری در جهان اسلام و عراق یاد نموده‌اند، اما با این حال این پژوهش تمرکز خود را بر مبحث عوامل موجهه ناشی از شکاف‌های اجتماعی گذاشت و بر مبنای آن تلاش شد تا اثبات شود که جامعه عراق در شرایط فعلی دارای شکاف‌های متعددی است که منازعات قدرت در این کشور را ایجاد کرده است. از جمله‌ی این شکاف‌ها می‌توان به شکاف‌های ناشی از بحران دولت - ملت سازی، بحران‌های هویتی ناشی از تعارضات قومیتی و یا فقدان وجود حاکمیت خوب در عراق اشاره کرد که باعث تشدید منازعات و شکاف‌های دولت - ملت عراق شده است. با استناد به چنین داده‌هایی شاید بتوان گفت که علت اصلی ظهور داعش از منظر جامعه‌شناسی با التفات به مبحث شکاف‌های اجتماعی قابل تحلیل می‌باشد و شکاف‌های اجتماعی در جوامع قومیتی مثل عراق از جمله شاخص‌های تعویق صلح می‌تواند باشد.

## منابع:

- آشوری، داریوش (۱۳۸۸). **هویت ملی و پروژه ملت‌سازی، در پُرسه‌ها و پُرسه‌ها**. تهران: آگه.
- احمدیان، قدرت (۱۳۹۳). **عراق: از رقابت هویتی تا معضل امنیتی**. متن سخنرانی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی امنیتی وزارت امور خارجه.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۳). **خیزش داعش و بحران امنیتی در عراق**. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۷). **تحولات و مسائل جدید عراق و رویکرد ایران**. تهران: انتشارات شادان.
- برنابلداجی، سیروس (۱۳۸۳). «شیعیان عراق؛ بررسی وضعیت جامعه شناختی»، **شبیعه شناسی**، سال دوم، شماره ۷.
- بشیریه، حسین و حسین قاضیان (۱۳۸۰). «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، **مجله شناخت، تابستان**.
- بورچیل، اسکات و همکاران (۱۳۹۱). **نظریه‌های روابط بین‌الملل**. ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: نشر میزان.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). **مردم، دولت‌ها و هراس**. ترجمه پژوهش‌کننده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهش‌کننده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری و ویور اولی (۱۳۸۷). **مناطق و قدرت‌ها**. ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: انتشارات پژوهش‌کننده مطالعات راهبردی.
- تقفی عامری، ناصر (۱۳۸۵). «عراق جدید: تغییرات ژئوپلیتیک»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۳۹.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۸۸). «اثر سرمایه اجتماعی بر حکمرانی خوب»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، سال بیست و سوم، فروردین و اردیبهشت، شماره ۲۶۰ - ۲۵۹.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۲). **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه**. تهران: انتشارات میزان.
- سلطانی‌نژاد، احمد و امیرمحمد حاجی‌یوسفی (۱۳۸۶). **چشم‌اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از صدام**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سلیمان‌زاده، عباس (۱۳۸۸). **تجزیه، وحدت و یکپارچگی و فدرالیسم در عراق و تأثیر آن بر سیاست‌های منطقه‌ای ایران**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- سمیعی‌اصفهانی، علیرضا و جعفر نوروزی‌نژاد (۱۳۹۰). «شکاف‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه»، **مطالعات سیاسی جهان اسلام**، بهار، شماره ۹.
- شعبانی، محمد (۱۳۸۶). **تحولات ژئوپلیتیکی عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد و احد تهران مرکز.
- صالحی‌امیری، رضا (۱۳۸۸). **مدیریت منازعات قومی در ایران**. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

غرایاق زندی، داوود(۱۳۸۸). «فرایند دولت – ملت سازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ۱۳، شماره ۱. گونش، عایشه و سنجر آی آتا(۱۳۸۳). **جایگاه قومیت در مسائل امنیتی ترکیه: چهره جدید امنیت در خاورمیانه**. ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. منصوریان، ناصر علی؛ کیوان صداقتی(۱۳۸۹). «دولت فدرال عراق: فرصت‌ها و چالش‌های ملی و منطقه- ای»، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۲۴. نصری، قدیر(۱۳۹۰)، «تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، زمستان. هوشی سادات، محمد(۱۳۹۳). **داعش؛ میراث سیاسی غربی - عربی**. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

- Anderson, Liam and Stansfield, Garth (2004). **The future of Iraq: Dictatorship, Democracy or Division**. New York: Palgrave, Macmillan.
- Brinkerhoff, D & Johnson, R w. (2009). **Decentralized Local Governemence in fragile states: Iraq**. International Review of Administrative Sciencos.
- Byaman, D, (2003). "Constructing a Democratic Iraq", **International Security**, vol. 28, No. 1.
- kazemi, A. A, (2005). "The Dilema of Nation- Builing and State Formation in the post - saddam Iraq" , **Journal of law and politics**.
- Onuf, N. (1994). **The Constitution of International Society**. The American University School of International Service, Washington D,C.
- Stack, John f. (1981). **Ethnic Identities in a Transnational World**. Westport Conn: Greenwood.
- Yamacuze, N. (2009). "Understanding the Civil violence in Iraq", **Sals Review**, Vol. 6, No. 1.